



«شعر و شهود»، مجموعه جستار‌های ادبی دکتر ابوالقاسم اسماعیل پورمطلق است که در دو بخش گرد آمده است. بخش نخست، تحت عنوان «شعر و ادب پارسی»، و بخش دوم، با عنوان «دریچه‌ای روبه شعر جهان». همانطور که مولف در پیش‌گفتار کتاب ذکر کرده، مقالات مذبور در طی سالیان متمدای نگاشته شده است. مقالاتی که در بخش نخست آمده‌اند، عمدتاً مبتنی بر فرهنگ باستانی ایران به‌رشته‌تحریر درآمند که در حوزه تخصصی دکتر اسماعیل پور فرهنگ و زبان باستانی است و تأکید آنها بر مفاهیم اسطوره‌ای است، که البته در این حوزه نیز در طول سال‌های اخیر، آثار در خوری از جمله «سروده‌های روشنایی» از همین ناشر، از ایشان خوانده‌ایم که کتاب در خور تاملی است.

در بخش نخست، که خود می‌توانست به‌دو حوزه ادبیات کلاسیک و ادبیات معاصر تقسیم شود، وجه اشتراک آن همان فضای اسطوره‌ای است. مفهوم گنوسی و مزدیسنایی و نمود طبیعت در شعر شاعرانی نظیر حافظ، مولانا، حکایات شیخ صنعان، و تا دوره معاصر نظیر نیما، شاملو، سپهری مورد بررسی قرار گرفته‌اند، که گرچه از این منظر آثار متعددی در رابطه‌با شعر این شاعران نوشته شده، اما اسماعیل پور نیز تگاهی دقیق به آنها نداشته‌است. در این بخش خواننده با اطلاعات تاریخی و اساطیری و مفاهیم آنها و امتزاج آنها در شعر مواجه می‌شود که به توسع معنایی شعرها انجامیده‌است.

در بخش دوم که به شعر جهان نظر دارد، به حوزه علاقه و شناخت دکتر اسماعیل پور به ترجمه و شعر جهان بازمی‌گردد؛ که در این رابطه هم مخاطبان جدی شعر، از ایشان ترجمه‌های گوناگون و شاعران مختلف و البته اسطوره‌پر، پرزاد نظیر اکتایو پاز و دیگران را خوانده‌اند. مولف در این بخش نیز به‌دو حوزه متفاوت از شعر جهان می‌پردازد. ابتدا به شعر انگلیسی‌زبان و چشم‌اندازهای شعر نو و مدرن می‌پردازد و مناظر تازه‌ای از شعر جهان به ویژه آمریکا و پیشتانان آنها ارائه می‌دهد. به همین دلیل، در این بخش به سراغ شاعران غربی و اثرگذار جهان از جمله‌والت ویتمن، دیکنسون، الیوت، اودن و دیگران نظر دارد، و پیوستگی مقالات را با تمرکز بر دستاوردهای تازه در شعر قرار می‌دهد. دقت در بررسی شعرهای مهم جهان و تحلیل ساختاری و مفهومی به‌درک مخاطب در شعر کمک می‌کند.

حوزه دیگر مقالات بخش دوم به شعر چین، ژاپن و قالب‌های تاکا و هایکو، شناخته‌ترین نوع ادبی در شعر خاوردور است که دلیل آن هم، فارغ از علاقه مولف، باید حضور چندین ساله مولف را در این دو کشور و تدریس در آنجا دانست، که موجب آشنایی دقیق ایشان به شعر و فرهنگ این جغرافیا شده‌است. جغرافیای شعری که برای مخاطب فارسی‌زبان ناآشنا نیست. از این رو، با شناخت مستقیمی که از آنها دارد به تحلیل شعرها می‌پردازد که با ارائه مصادیق طبیعت‌موجب‌درک بیشتر شعر می‌شود. اگر چه در ترجمه برخی هایکوها موجود در این کتاب، مولف می‌توانست از ترجمه‌های موجود بهره می‌گرفت که در ذهن مخاطب جدی آشناتر می‌باشند. برای نمونه،

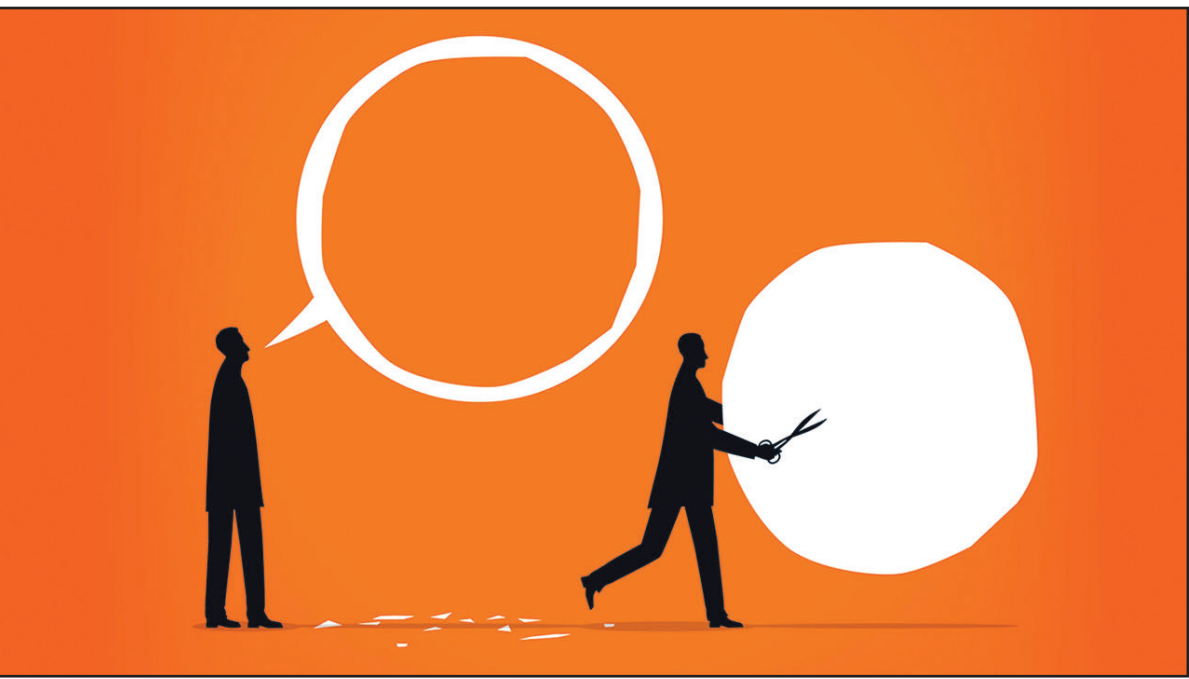
هایکو زبر:
آبگیری قدیمی
غوک می‌برد در آن
صدای آب.
که نمونه ترجمه شاملو قطعاً با زبان شاعرانه‌تری است:
برکه‌ای کهن
آوای چپیدن غوکی
صدای آب.

از این جنبه مولف این فرصت را داشت تا در سراسر کتاب، از برخی ترجمه‌های دیگر برای بیان مثال‌های خود، چه در شعر جهان و چه در شعر چین و ژاپن، از آنها استفاده می‌کند. برای آنچه اهمیت دارد، دقت نظر دکتر اسماعیل پور در گزینش موضوع مقالات و طرز نگارش سیال و روان مطالب در سراسر کتاب است. اگر چه می‌توانم بگویم چه بهتر می‌بود اگر هر یک از بخش‌ها را جداگانه در کتاب مستقلی می‌آورد تا شائبه کتاب‌سازی را از ذهن خواننده دور می‌کرد و از سویی دیگر، فرصت کامل‌تری نیز به دست می‌آمد تا کامل‌تر و البته جزئی‌نگران‌تر به موضوعات می‌پرداخت. این را از این بابت می‌گویم که در پایان کتاب به ناگهان مقاله‌ای پیرامون شعر آفریقای می‌آید، که ناگفته‌پیداست در جستاری به این میزان، نمی‌توان شناخت کاملی در اختیار خواننده قرار داد. اما آشنایی مخاطب‌را در پی دارد. به‌هر روی، «شعر و شهود» کتابی است که خواننده را چه چشم‌اندازهای تازه‌ای از شعر- چه داخلی و چه جهانی- روبرو می‌کند و از این بابت باید به نویسنده‌اش تبریک گفت.

نام کتاب: شعر و شهود (جستارهای ادبی) نویسنده: ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق ناشر: هیرمند

این روزها در محافل دانشگاهی و فضای رسانه‌ای بحث سرقت ادبی و علمی بالا گرفته است

سرقت ادبی؛ یک بیماری اجتماعی



« آرمان ملی» – گروه ادبیات کتاب: بحث سرقت ادبی و علمی در تاریخ صدساله اخیر ایران به شکلی وسیع از سوی نویسنده‌ها، منتقدها، مترجم‌ها، ناشرها، دانشجویها و استادها نسبت به هم و دیگران مطرح شده است. یکی از آخرین مواردی که این روزها سرصدا کرده کتاب حسام جنانی (مترجم و پژوهشگر) است که بحث سرقت ادبی را به‌شناخته‌شده‌ترین چهره ادبی معاصر ایران یعنی صادق هدایت کشانده و او را نه یک «ناغبه» که یک «سارق» خوانده است. او در کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای خود با ذکر مستندات فراوان هدایت را به سرقت ادبی متهم کرده است. آنچه می‌خوانید نگاهی است به مفهوم سرقت ادبی و علمی و اینکه چرا باید سازمان‌ها و نهادهای آموزشی و علمی جلوی آن را بگیرند که مثل یک بیماری مسری به دیگران سرایت نکند.



لیلا صادقی
دکترای زبانشناسی
همگانی

سرقت ادبی یا علمی، پدیده‌ای است که کمابیش در اکثر جوامع به شکلی وجود دارد، اما در برخی جوامع مختص سطوح پایین‌تر تحصیلی است و در برخی جوامع در بالاترین سطوح دانشگاهی نیز به چشم می‌خورد، به همین دلیل این پدیده در برخی جوامع یک نشانه و در برخی جوامع یک بیماری تلقی می‌شود که به لحاظ شناختی قابل بررسی است. معادل انگلیسی سرقت ادبی Plagiarism است که از پurlin به معنای ربودن یا نسبت‌دادن ایده نوشته یا مطلب کسی به خود ساخته شده و در دهه ۱۶۰۰ میلادی از ترکیب plagiary و ism به وجود آمد و با ریشه لاتین plagiarus به معنای فرزندزدی، فریب‌دادن، به یغما بردن در ارتباط است، گویا نوشته‌های یک شخص به‌مثابه فرزند یا دارایی فکری اوست که دیگری آن را به یغما می‌برد (etymonline.com)

امروزه، این واژه به‌عنوان یک اصطلاح علمی در جامعه نقد ادبی کاربرد دارد و یکی از وظایف منتقدان ادبی و داوران مجلات یا جوایز ادبی تشخیص درستی

کتاب رمان

درباره کتاب «باز گشت گام‌به‌گام هِلر به زادگاه» نوشته ولفگانگ بیتنر

پرنده‌های زیبا



ولفگانگ بیتنر در «بازگشت گام‌به‌گام هلر به زادگاه» با روایت برهه‌ای از زندگی یک روزنامه‌نگار قصد دارد وقایع دهه‌های اخیر آلمان را پیش‌روی خواننده بگذارد. مارتین هلر، شخصیت اصلی رمان پس از فسخ قرارداد با روزنامه پر تیراژ یک شهر بزرگ روانه زادگاهش – شهری کوچک به‌نام زالفلدن – می‌شود تا در پست سردبیری روزنامه محلی این شهر حرفه روزنامه‌نگاری‌ناش را در آرمش سپری کند. از آنجایی که ولفگانگ بیتنر خود نیز با روزنامه‌های زیادی همکاری داشته، روزنامه‌نگاری را در دل داستان می‌پروراند که خصوصیات بارز و اصلی این حرفه، یعنی پوششگری و پرسشگری را داراست و از آن مهم‌تر جسارت «آب در خوابگه مورچگان ریختن» را نیز دارد.

هلر در همان بدو ورود به زالفلدن درمی‌یابد که سردبیری روزنامه‌ای از انتقال شیده که اغلب مردم و خصوصاً طبقه روشنفکر آن را «افتضاح و بی‌محتوا» می‌دانند؛ روزنامه‌ای که «یک روز در میان در صفحه اولش عکس یک ماشین درب‌ودافان چاپ می‌کند» و از آن مهم‌تر «نشریه‌ای مستقل نیست» و «دنیال منافع شخصی دارودسته‌ای فاسد» است. پاسخ به این پرسش که این دارودسته فاسد چه کسانی هستند و چگونه می‌توان فساد آنان را برملا ساخت، رمانی سیاسی اجتماعی را شکل داده که مساله آن به یک شهر کوچک محدود نمی‌شود و می‌توان آن را تا حدی فرامکانی و فرامنطقه‌ای دانست.

نویسنده با اشراف کامل بر رویدادهای پس از دو جنگ جهانی و تبعات آنها و نیز وقایع جهان امروز، داستان را در زادگاه شخصیت و جامعه‌ای شهرستانی می‌پروراند تا از پتانسیل پخش سریع اخبار و اطلاعات در این جوامع و آشنایی افراد با یکدیگر بهره ببرد و دانسته‌هایش را از طریق گفت‌وگوی میان شخصیت‌ها در اختیار خواننده قرار دهد. در حقیقت، می‌توان گفت مساله داستان بازگشت هلر به زادگاهش نیست، بلکه بازگشت گام‌به‌گام او به فرهنگی است که پس از جنگ جهانی شکل گرفته و سایه شومش هنوز هم بر زندگی اغلب مردم سنگینی می‌کند. فرهنگی که پایه‌های آن را نسل دوران جنگ بی‌بریزی کرده، شماری با سکوت و پذیرش و دلخوش به وعده و وعیدهای هیتلر برای داشتن آینده‌ای آبرومند نج حقرات را به جان خریدند و تن به کارهای شاق و توان‌فرسا دادند و در نهایت سرخورده و

آرمان ملی

کتاب ۱۱

به‌عنوان روشی نو یا اصل ارائه شده (همان). به لحاظ زبانشناختی به‌باور پکوری (۲۰۰۸)، می‌توان سرقت ادبی را به‌دسته‌نخستین‌الگوی (prototypical) و وصله‌نهای (Patchwriting) تقسیم کرد که در نوع نخست، از واژه‌ها یا افکار کسی بدون بدون ارجاع درست استفاده می‌شود و در این نوع، مؤلف قصد فریب مخاطب و نسبت‌دادن مطلب به خود را دارد. در نوع دوم، چنین قصدی الزاماً وجود ندارد، و مؤلف به دلیل عدم دسترسی به متن اولیه، به‌طور ناخواسته ممکن است مطلبی را از جایی منتقل کند و باعث تحریف آن شود که پکوراری هر دو نوع را سرقت ادبی تلقی می‌کند، اما یکی را با نیت گمراه کردن مخاطب و دیگری بدون وجود چنین نیتی (پکوراری، ۲۰۰۸: ۴-۵). به‌طور کل، تحقیقات بی‌شماری برای یافتن علل شناختی سرقت ادبی انجام شده و عواقب متفاوت آن نیز از بیرون کشیده‌شدن مقاله، عدم همکاری ناشران، پرداخت غرامت مالی گرفته تا محرومیت تحصیلی و اخراج شغلی، همگی به‌منظور جلوگیری از شیوع چنین رفتار بیمارگونه‌ای است که تخریب پشتوانه‌های علمی یک اجتماع را هدف قرار می‌دهد(آپاتاسلمانی و دیگران، ۲۰۱۸: ۱).

از سوی دیگر، دانشگاه‌ها با توجه به ابزار خاصی که برای تشخیص سرقت ادبی در اختیار داشته و نیز قرار دادهایی که با موسسه‌های کشف سرقات ادبی دارند، پس از کشف چنین رفتارهای نامناسبی به‌طور معمول سعی در پیشگیری از چنین رفتارهای ناپسندی را دارند؛ چراکه آن را نشانه ابتلا به یک بیماری تلقی می‌کنند و پیشگیری از ابتلا به بیماری همیشه بهتر از درمان است. اما به‌نظر می‌رسد در ایران سرقت ادبی در سطوح متفاوت دانشگاهی و ادبی چنان رایج است که گاهی به‌عنوان یک ارزش تلقی می‌شود و به‌ندرت با آثاری مواجه می‌شویم که از سنت درست ارجاع‌دهی استفاده کرده باشند. در واقع، متأسفانه عدم ارجاع‌دهی دقیق گاهی تا آنجا پیش می‌رود که در مواجهه با ارجاع‌های دقیق در یک‌اثر، گمان برفقدان فکر بایده می‌رود و در بسیاری موارد نیز، با اسطوره‌سازی‌های شخصیت‌های دانشگاهی مواجه می‌شویم که فقدان ردیای تحقیقات قبلی در آثار آنان، نه‌تنها ایراد خاصی تلقی نمی‌شود، بلکه به یک الگوتیز تبدیل می‌شود.

براساس تحقیقی از حسین پور و دیگران (۱۳۹۶) با عنوان «بررسی دلایل ارتکاب سرقت ادبی و راه‌های پیشگیری از آن در جامعه علمی ایران: دیدگاهی سردبیران، اساتید و دانشجویان» دلایل متفاوت ارتکاب به سرقت ادبی در ایران عبارتند از: رواج فرهنگ تبدیلی و تقلب در میان ایرانیان، رواج مدرک‌گرایی، نداشتن آگاهی کافی از چیستی سرقت ادبی و عواقب ارتکاب به آن، اتکای استادان به دانشجویان و کار آنها برای ارتقای خود، سهولت ورود به مقطع کارشناسی ارشد و دکتر، متوسط ساختن ارتقای اعضای هیئت‌علمی دانشگاه‌ها به چاپ مقاله و کتاب، شرایط اقتصادی نامناسب و نداشتن مهارت کافی برای انجام تحقیق علمی (بهادری و دیگران، ۱۳۹۶: ۵۷۱).



Plagiarism

در کشورهایی که تقلب رواج بیشتری دارد، سرقت ادبی در ابعاد وسیع‌تری، هم در میان استادان و هم در میان دانش آموزان و دانشجویان به چشم می‌خورد

در کشورهایی که تقلب رواج بیشتری دارد، سرقت ادبی در ابعاد وسیع‌تری، هم در میان استادان و هم در میان دانش آموزان و دانشجویان به چشم می‌خورد

حسین پور، ۰۰م، باقری، ر. و افضلی، محمد (۱۳۹۶)، «بررسی دلایل ارتکاب سرقت ادبی و راه‌های پیشگیری از آن در جامعه علمی ایران: دیدگاهی

سردبیران، اساتید و دانشجویان»، پژوهش‌های زبانشناختی در زبان‌های خارجی، دوره ۷، شماره ۲، پاییز و زمستان، صص. ۵۸۷ تا ۵۵۵.
Bahadori M., Izadi M. & Hoseinpourfard M. (2012), "Plagiarism: Concepts, Factors and Solutions", Iranian Journal of Military Medicine Vol. 17-14, No. 3, Autumn 2012: 168
Khadiilkar, S. (2018), "The Plague of Plagiarism-Prevention and Cure!", The Journal of Obstetrics and Gynecology of India volume 68, pp.425–431
Pecorari, D. (2008), Academic Writing and Plagiarism: A Linguistic Analysis. Bloomsbury Academic
Selemani, A. Chawinga, W. & Dube, G. (2018), "Why do postgraduate students commit plagiarism? An empirical study", International Journal for Educational Integrity volume 14, Article number: 7

کتاب داستان

درباره کتاب «یادم بود و کلاغ بود و من» نوشته مهرا نرنجبر

مهمانی بالماسکه



گفتم: «طبقه‌وسط»
گفت: «فتضاحه»
گفتم: «چطور؟»
گفت: «تزار و توده کشید پایین، بعدش توده تزار می‌شه. به توده دیگه می‌کشه پایین- طبقه وسط نه می‌تونه بکشه پایین نه می‌تونه نکشه پایین…»

گفتم: «عین دلار فروش‌های منوچهری»
گفت: «مثال عادلانه‌ای نبود. به هر حال تزار خودش به‌زمانی توده بوده و کشیده پایین، حالا توده اون رو کشیده پایین… وقتی قبلی رو می‌کشی پایین یکی هم می‌آد تورو می‌کشه پایین… واسه همینه که حال تو همیشه بدنه… اگه می‌خوای حالت بدیشه نه بخون نه بنویسن…»

یکی از ویژگی‌های طنز این مجموعه ادبیات کنایه است. به‌طور مثال آنجا که روی در بیمارستان از اتاق عباس کیارستمی بیرون می‌آیدی می‌گویید: «از اتاقش زدم بیرون… دیدم توی راهرو به‌دسته کلاغ زره‌پوش با عینک‌های آفتابی دارن چپ‌چپ به من نگاه می‌کنن… توی دست هر کدومشون به‌اره‌برقی وجود داشت. صدای سرسام‌آوری از ام‌برقی هایلند می‌شد. گفتم: «می‌تونم از بیمارستان خارج بشم؟» پوه هم‌شون با از ام‌برقی رفتن توی اتاق و در روهم بستن… به‌به پرستار گفتم: «بهنی‌ها بودن رفتن توی اتاق استناد اونان همه‌ار ام‌برقی؟» پرستار درحالی که داشت بیپ می‌کشید گفت:

«به تیم پزشکی حرفه‌ای برو بیرون…»
مهرا نرنجبر با مجموعه «یادم بود و کلاغ بود و من» به خاطرات خوب و بدش، رویاها و آدم‌های مهم و تاثیرگذار زندگی‌اش ادای احترام کرده. از دل لحظه لحظه زندگی‌اش قصه بیرون کشیده و با رویهایش دست‌به‌دست هم داده و آنها را ثبت کرده. گاهی به شکل خواب هستند و بعضاً واقعیت‌هایی که به شکل کابوس دست از سرش برنداشته‌اند به شکل کلمه شده روایت شده‌اند.

«شروع کردم به دوبیین و هم‌زمان به این فکر می‌کردم که چرا به کلاغ نمی‌گیم زری؟ چرا به توب می‌گیم توپ؟ چرا نمی‌گن السون و لسون؟… چرا به راننده نمی‌گیم خرا کشنده؟… چرا به اسفالت نمی‌گیم لالاند؟… چرا به خون نمی‌گیم خون؟… جون روی لالاند به خاطر السون و لسون… چرا به گاز اشک‌آور نمی‌گیم را اسکلتیکوف؟… کل تخت‌طاووس رو می‌دویدیم…»
وقتی نویسنده با خلاقیت نمایشنامه و داستان را در هم تنیده از خواننده یا تماشاچی‌اش فقط یک انتظار دارد: دنبال معنائگرند. با یک کتاب بردار بخوان یا به فرصت ادامه بده!

نام کتاب: یادم بود و کلاغ بود و من نویسنده: مهرا نرنجبر با مقدمه: منیرالدین بیروتی ناشر: نوادا

شهره شریعت زاده

داستان نویس

مجموعه داستان «یادم بود و کلاغ بود و من» نوشته مهرا نرنجبر کارت دعوتی است به یک مهمانی بالماسکه. غیر از شما، عباس کیارستمی، ریچارد سوم، آنتون چخوف، مسعود فراستی، فرامرز قریبیان، بکت، کلهر، بزرگمهر حسین پور، آن دلون، دختر لر، اصغر نوری و کلاغ‌های سفید و سیاه هم دعوتند و هر کس نقش اول قصه خود است.

این مهمانی بی‌شک از آن دعوت‌هایی است که رد نمی‌کنید. اما این مهمانی برای ورود یک شرط دارد که دنیا را از چشم نویسنده ببینید. قبل از ورود به شما عینکی داده می‌شود تا جهان را آنگونه که مهرا نرنجبر خلق کرده نگاه کنید نه آنچه تابه‌حال تجربه کرده‌اید. چیز پیچیده‌ای نیست، خیلی ساده به‌قول نویسنده که در مورد جهان فیلسامتی‌اش به عباس کیارستمی درس پس دادو گفت «مهم اینست که به چیز پیچیده‌ای ساده جلوه‌بدیم».

خواننده بهتر است در این مهمانی، دست به دندست نویسنده نهد تا از خطبه‌خط دیالوگ‌ها لذت ببرد. با «کلاغ» که کاراکتر محبوبش که فصل مشترک همه قصه‌هاست رفاقت کند. به‌قول منیرالدین بیروتی که بر کتاب مقدمه نوشته، «این پرنده همه چیز، همه چیزخور، موزی، جادوگر».

تا وقتی عینک مهرا نرنجبر را بر چشم داری هیچ چیز غیرممکن نیست؛ با ریچارد سوم کنار بیل همت که تبدیل به رویال آلبرت می‌شود و همه‌ی تمام کلاغ‌های تهران که فراگ پوشیده‌اند و با پیون زده قدم می‌زنند می‌شود روی لاستیک دور سفید کادیلاک نشست و جای نوشید.

قصه‌های مهرا نرنجبر دیالوگ محورند. گویی در سالن تئاتر نشسته‌ای و برای هر زین‌بار کریم‌لوزی را می‌بینی. قصه‌ها در لابه‌ای از طنز پیچیده شده‌اند و گاه‌این لایه‌سیاه است. او سنی کرده تلخی حرف‌هایش را لای شوخی ببیچد تا از تلخی‌اش کم نشود و بسپارد دست خواننده که چطور مزه مزه کند و لذت ببرد.

«رفتم توی اتاق، بعلش کردم و گفتم: «لاک حترم زیاد خوب نیست.»
گفت: «به خاطر هوای باغه…» دارن درخت‌ها رو قطع می‌کنن، رعیت باغ شده، بعش رعیت خودش مالک می‌شه، مالک هم مالک می‌شه، مالک هم فانیست می‌شه، فلانیست‌ها هم که خون می‌خورن، حالا تو رعیتی یا مالک؟»
گفتم: «ه رعیت نه مالک.»
گفت: «اوه، اوه چه بزخی…» یعنی نه بورژوازی نه بولشویک… جزو بدترین طبقه جامعه هستی.»